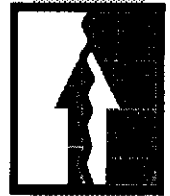


گزاره‌ها



توضیح:

در این فصل از کتاب نقد^۱ به گزارشاتی محتوایی از برخی اظهارات و گفتگوهای انتقادی می‌پردازیم. گزاره‌های تحلیلی این شماره، شامل اقتباسهائی از دیدگاههای استاد مصباح یزدی، استاد علامه محمدتقی جعفری، و حضرت آیه‌آ... جوادی آملی در باب پلورالیسم دینی (بترتیب برگرفته از مصاحبهٔ مندرج در 'معرفت'، 'نقد و نظر' و 'فیضیه')، و گزارشی از سه میزگرد انتقادی در سمینار 'اسلام و توسعه' (دانشگاه شهید بهشتی) در نقد مقالات آقایان کاظم پوراردبیلی، حجاریان و محسن کدیور خواهد بود. در ذیل نقد اخیر، بحث نسبتاً مفصلی در باب ولایت فقیه، تحلیل مفاهیمی چون وکالت، نظارت فقیه، ولایت مطلقه و ... صورت گرفته که توجه محققان محترم را بدان جلب می‌کنیم:

استاد مصباح یزدی

۹ پلورالیسم دینی

در ایرلند نیز جریان داشت و پس از آثار شومی که این جنگها بر جای گذاشتند، این تفکر تقویت شد که باید مذاهب دیگر را پذیرفت و با آنها از در آشتی درآمد و به نفع جامعه است که مذاهب و مکاتب مختلف باهم سازگار باشند. این جنگها موجب شد که سازش بین ادیان را بپذیرند تا دستکم انگیزه و زمینه برای جنگ افروزی کمتر شود.

البته تعریف کاملی که بر اساس آن، ویژگیهای مورد اتفاق برای پلورالیسم در نظر بگیریم، وجود ندارد ولی دستکم سه نوع کاربرد مختلف برای این واژه سراغ داریم:

اول) مدارا و همزیستی مسالمت آمیز برای جلوگیری از جنگها و تخاصمات. بعبارت دیگر، کثرتها به عنوان واقعیتهای اجتماعی پذیرفته شوند و مصلحت جامعه، این نیست که به جان هم

واژه «پلورالیسم» از نظر لغوی، ابهامی ندارد. PLURAL به معنای جمعی و کثیر، و پلورالیسم به معنای پذیرش تعدد و کثرت است. اصطلاح شناخته شده پلورالیسم، مأخوذ از فرهنگ غربی است و ابتدا در سنن کلیسایی مطرح بود. در مورد شخصی که دارای چند منصب کلیسایی بود، اصطلاح پلورالیسم را به کار می‌برند.

اما امروزه در عرصه فرهنگی، بدین معنی است که در یک عرصه فکری و مذهبی، عقائد و روشهای گوناگونی مورد قبول باشد. پس از گسترش دامنه ارتباط بین جوامع، به ویژه پس از جنگهای شدید فرقه‌ای و مذهبی، اعم از جنگهای صلیبی بین مسلمانان و مسیحیان و جنگ بین پیروان مذاهب مسیحی بایکدیگر که تا امروز هم بین کاتولیکها و پروتستانها ادامه دارد و یک نمونه آن در این اواخر



بیافتند. بلکه باید همزیستی داشته باشند، نه این که با هم یکی شوند. این نوع از پلورالیسم البته بدان معنا نیست که از نظر «حقیقت» هم قائل به کثرت باشیم. کثرت در واقعیت اجتماعی است و منافات هم ندارد با اینکه هر گروهی خود را بر حق بداند. یعنی در مقام نظر، هر گروهی می‌گوید من حق هستم و دیگران باطل‌اند. اما در مقام عمل، معذالک با دیگران می‌سازند این یک معنای پلورالیسم است و در چند عرصه هم می‌تواند وجود داشته باشد. در عرصه سیاست، احزاب مختلفی هر کدام به اصول مختلفی معتقدند باشند و از آن دفاع کنند ولی در عمل، با هم درگیر نشوند. مثلاً با رأی دادن و بردن اکثریت، عملاً یک حزب یا ائتلافی از چند حزب، حکومتی تشکیل دهند. این، تحمل کردن دیگران در عرصه اجتماع و سیاست است. در عین حال که اعتقاد نظری هر گروهی به افکار و قوانین فکری خودش پابرجاست و حتی مبارزه در عرصه کتاب و نشریات و مجالس بحث و مناظرات وجود دارد، هر کسی از مکتب خویش، دفاع و تصریح می‌کند که نظرات دیگر را درست نمی‌دانیم، ولی در مقام معاشرت اجتماعی و سیاسی، با هم کار می‌کنیم.

در قلمروی ادیان و مذاهب هم دو فرقه، در عین حال که گرایشهای خاص و متفاوت از هم دارند، به هم احترام می‌گذارند و عملاً با یکدیگر درگیر نمی‌شوند. مثلاً شیعه و سنی در جهان

اسلام باید به مدارا و برادری باهم زندگی کنند. یک وقت، کسانی معتقدند که پیروان مذهب دیگر را باید از بین برد و گرایشهایی که مثلاً در دوره هائی بوده و امروزه هم در بعضی مناطق، کم و بیش دیده می‌شود؛ تعصیهای تنیدی که مذاهب دیگر اسلامی را بکلی خارج از اسلام و پیروان آنها را اصلاً مشرک بدانند و به راحتی نسبت شرک، کفر و الحاد به اکثریت مسلمانان می‌دهند. در مقابلش هم کسان دیگری می‌گویند مذاهب مختلف مورد قبول‌اند، این همزیستی یعنی که می‌شود با آنها زندگی مسلمانانه کرد. در عین حال که هر کسی نظر خودش را صحیح و نظریه بقیه را نادرست می‌داند اما در مقام عمل، برادرانه زندگی می‌کنند. این مفهوم از پلورالیسم، از نظر ما کاملاً مورد قبول و مورد تأیید اسلام است.

ما این پلورالیسم را در بین دو فرقه از یک مذهب، بین دو مذهب از یک دین، و بین دودین الهی پذیرفته‌ایم. مثلاً پیروان اسلام و مسیحیت و یهودیت برخورد فیزیکی ندارند و با احترام و ادب نسبت به هم برخورد می‌کنند و زندگی مسالمت‌آمیز دارند، بحث می‌کنند، مناظره همسایه هستند، رفت و آمد دارند، تجارت می‌کنند. ولی همسایه هستند، رفت و آمد دارند، تجارت می‌کنند، این پلورالیسم، ربطی به عرصه فکر و نظر ندارد. اگر کسی پلورالیسم را این گونه معنا کند البته این معنا در دین اسلام وجود دارد. در قرآن، سیره





پیغمبر اکرم و اهل بیت(ص)، تأکید بر روابط میان فرقه‌های مختلف مسلمانان است. شعار ما وحدت شیعه و سنی است و این موضوع، از زمان ائمه(ع) مطرح بوده و شیعیان و اهل تسنن تشویق می‌شدند که در نمازها، تشییع جنازه و سایر امور یکدیگر مشارکت داشته باشند. به عیادت یکدیگر بروند، اگر کمکی از دستشان برمی‌آید، انجام بدهند و امثال این نصایح که از صدر اسلام در بین همه مذاهب اسلامی وجود داشته است و هم بین ادیان الهی مختلف.

ما آیات زیادی در این زمینه داریم که نصّ است «لَا يَنْهِيكُمْ عَنِ الدِّينِ لَمْ يُقَاتِلْوْكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوْكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ.» (آنهایی که با شما جنگ نکردند و شما را آواره نکردند، خدا شما را از ارتباط با اینها نهی نمی‌کند) یعنی با این کفّار رفتار دوستانه و احسان و رفتار عادلانه داشته باشد. آیات صریحی در این باره داریم و نیازی به آیات متشابه و مواردی که در تفسیر آن اختلاف است نداریم. به هر حال این از قطعیات اسلام است و جای شکی نسبت به آن در نظر اندیشمندان اسلام - اعم از شیعه و سنی - وجود ندارد که در اسلام، زندگی مسالمت‌آمیز با اهل کتاب پذیرفته شده است. البته تفاوت‌هایی هم هست که ناشی از پذیرش اهل کتاب است. آنها طبق دستورات خودشان عمل می‌کنند، در حالی که راه‌حلهایی برای مسائل مشترک و ارتباطات وجود خواهد

داشت. مثلاً آنها مالیات اسلامی بدهند یا نه؟ مسلمانان، این مالیات را طبق وظایف شرعی خود می‌دهند و خمس و زکات را با قصد قربت می‌دهند. خوب آنها که این وظایف شرعی را برای خود احساس نمی‌کنند، چه بکنند؟ برای آنها پرداخت جزیه مطرح است، اینها مباحث مختلفی است که در فقه و حقوق مطرح می‌شوند. اما به هر حال پذیرفته شده است که چند دین در کنار هم زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشند. کسانی که پلورالیسم را مطرح می‌کنند، گاه به این گونه شواهد استناد می‌کنند و ممکن است بگویند در اسلام یهودیها پذیرفته شده‌اند، نصرانیها پذیرفته شده‌اند و به همین آیات استناد بشود و در عین حال نتیجه دیگری بگیرند. مثلاً معنای دوم یا سوم را نتیجه بگیرند. ولی آن معانی حساب دیگری دارند که خواهیم گفت.

معنای دوم: اینکه دین واحدی، از طرف خداوند آمده که چهره‌هایی مختلف دارد. مسیحیت، یهودیت و اسلام معنای خاص، همه ادیان، چهره‌های یک حقیقت‌اند. اختلاف در جوهر ادیان نیست بلکه در فهم دین است. کسانی به گونه‌ای آن امر الهی را فهمیدند و یهودی شدند، عده‌ای دیگر، به شکل دیگری فهمیدند و مسیحی شدند و کسانی به شکل دیگری فهمیدند و مسلمان شدند. حقیقت اینها یکی است، اما «حقیقت عربان» در دسترس هیچ‌کس نیست و هر

کس، چهره‌ای از این حقیقت را به فهم خودش، درک می‌کند و از نظر خودش هم، همان درست است. اصلاً بحث از درست و غلط، معنا ندارد. نباید بگوییم که این مذهب، درست است، و آن نادرست یا این دین، درست و دیگری نادرست است. اصلاً این بحثها جایی ندارد. برای این که هر کس، طبق ذهنت و شرائط خود، درکی از این واقعیت دارد.

این حرف، البته حرف غلطی است. پس خود پیغمبران، چرا نسبت به پیروان دین قبلی تعرض کردند؟ این قرآن است که مثلاً درباره مسیحیت می‌گوید «كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ» این حرفهایی که می‌زنید که خدا فرزند دارد، حرف بسیار غلط و افتراء عظیمی است. «يَكَاذُ السَّمَاوَاتُ أَنْ يَتَّقَطْرَنَ» جا دارد که آسمانها در برابر چنین حرفی از هم بپاشند. خوب، اینها تعرض به دین دیگری است. حال با اینها چه کنیم؟ برای این هم جوابی آماده کرده‌اند. منتها گاهی صلاح نمی

بیند که صریح سخن بگویند و در لقایه می‌گویند و گاهی هم شرائطی پیش می‌آید که تصریح می‌کنند. جوابشان این است که آن چه در دست ماست، کلمه به کلمه اینها که وحی الهی نیست. هر پیامبری، طبق ذهنت خود، گونه‌ای دریافت کرد و ممکن است اشتباه کرده باشد و خدا چنین چیزی را نگفته باشد. او این گونه دریافت کرده است. پس حتی خود پیغمبران هم ممکن است در فهم این حقیقت، اشتباه کنند. اصلاً ضمانتی وجود ندارد که

درست بفهمند، آنها هم بشرند. فهمشان فهم بشری است و تابع شرائط ذهنی خاص خودشانند. آن شرائط هم برخاسته از آگاهیهایی است که از علوم دیگری به دست می‌آورند پس معرفت دینی، حتی در مورد پیامبران، همیشه تابعی از معرفتهای علمی، سیاسی، اجتماعی و ارزشهای حاکم بر جامعه است. مجموع اینهاست که فهم انسان را می‌سازد بنابراین، پلورالیسم در این جا معنی دیگری پیدا می‌کند. ظاهراً به یک حقیقت واحد و ثابت، اعتراف می‌شود اما حقیقتی که بطور خالص، در دسترس هیچ انسانی حتی پیغمبر قرار نمی‌گیرد. حتی پیغمبران هم به این حقیقت، دسترسی ندارند. آن حقیقتی است که مال خداست. حالا خود خدا چگونه اثبات می‌شود، آیا چنین چیزی قابل اثبات است یا نه؟ چگونه باید با این ارتباط برقرار کرد؟ می‌شود یا نمی‌شود؟ بحث دیگری است. و ظاهراً جوابی هم ندارد.

حال به فرض، اگر خدا هم باشد و وحی نیز واقعیت داشته باشد، به هر حال، مواردی خارج از دسترس مایند در حوزه معرفت ما قرار نمی‌گیرند. آن چه در حوزه معرفت ما قرار دارد، صرفاً برداشتهای ذهنی خود پیامبران است. چه بسا مثلاً در حوزه اسلام، ۱۴۰۰ سال پیش، پیغمبر اسلام (ص) که برداشتی از وحی الهی داشت و برداشت او تابعی از شناختههای طبیعی، فیزیکی، اجتماعی و ارزشهای زمان خودش بود که بدانها



رجوع می‌کرد لیکن علوم امروز پیشرفت کرده است. فیزیک امروز با فیزیک آن زمان خیلی تفاوت دارد. امروزه کیهان‌شناسی، خیلی واقع‌بینانه‌تر از کیهان‌شناسی قدیم است. بنابراین اصلاً خود ما ممکن است خیلی بهتر از پیغمبران بفهمیم. به هر حال، آن چه در دسترس هر بشری حتی پیغمبر قرار بگیرد، ضمانت و صحت مطلق ندارد. یک حقیقت ثابت الهی نیست. آن حقیقت را هیچ کس در نمی‌یابد. آن چه در اختیار ماست، فهم‌های مختلفی است که به صورت قاطع نمی‌توان ادعا کرد که کدام بهتر یا درست است. البته با یک سری قراینی می‌توان فهمی را بر فهم دیگر ترجیح داد. به عنوان مثال با توجه به گستردگی پیشرفت علوم امروزی، می‌توانیم بگوییم که فهم ما از فهم قدیمیها بهتر است، ولی بالاخره هر کس از دین خود، فهمی دارد. پیروان مسیحیت، یهودیت و اسلام، هر کدام فهمی دارند و نمی‌توانیم یکی را بر دیگری ارجح بدانیم. ما صراط مستقیم نداریم، بلکه صراط‌های مستقیم داریم. راه‌های مختلفی وجود دارند و همه‌شان نیز درست محسوب می‌شوند. به عبارت دیگر، تحت تأثیر شرائطی (مثلاً شرائط علمی حاکم بر جامعه، شرائط فیزیکی، شرائط اجتماعی) فهمی در یک فرد، ایجاد می‌شود که همان را درست می‌داند و راه دیگری ندارد. این پلورالیسم یعنی پذیرفتن چند نوع فهم و چند نوع برداشت و چند نوع معرفت نسبت به



یک حقیقت واحد، حتی اگر با یکدیگر متضاد باشند. البته «حقیقت واحد» را هم ما فرض می‌کنیم وگرنه همین که بگوییم حقیقت واحدی هست باز حداکثر، از فهم خود گفته‌ایم. این هم، یک فهمی است که ما داریم و شاید همین هم درست نباشد. اگر هم چنین حقیقت واحدی هم باشد، در دسترس ما نیست و باز آن چه در دسترس انسانهاست، فهم‌های مختلف است که هیچ ترجیحی بر یکدیگر ندارند. بنابراین همه را باید پذیرفت، باید صحه گذارد و از فهم درست یا غلط، سخن نگفت. طبق این نظر، ما حق نداریم بگوییم مثلاً مسلمانان درست‌تر از مسیحی‌های اندیشند یا برعکس. اصلاً خوب و بد معنا ندارد، راست و دروغ معنا ندارد. دلیلی ندارد که یکی را بر دیگری ترجیح بدهیم و تعصب بورزیم که حتماً باید دیگران مثل ما باشند و مثل ما فکر کنند. در داخل یک دین هم هیچ مذهبی بر دیگری ترجیح ندارد و دلیلی هم ندارد که یک برداشت نسبت به برداشت دیگر، این مسلک به آن مسلک، مرجح شمرده شود.

معنای سوم: اینکه ما حتی «آن حقیقت» واحد را در آن شکل مفروض هم نداریم. در واقع، حقایق کثیرند. نظر دوم، دستکم به صورت یک فرض، حقیقت واحدی بنام اسلام را نزد خدا می‌پذیرفت که حق است، منتها ما به آن دسترسی نداریم و لذا هر کسی هر چه می‌فهمد، همان حق است. اما این دیدگاه سوم، دیدگاه دیگری است و

آن این که اصلاً در باطن هم حقایق، کثیرند. در این یکی، اشکالات بیشتری وجود دارد و در این قلمرو اصلاً با «تناقض» روبرو می‌شویم. چون نمی‌شود گفت که وجود و عدم، راست و دروغ، هر دو با هم هستند. نمی‌توان گفت که هم راست، راست است و هم دروغ، راست است. نمی‌شود گفت: که هم توحید، درست است و هم شرک، درست است و هر دو هم، حقیقتند. پلورالیسم از نوع سوم، خیلی غلیظ‌تر و عجیب‌تر از دومی است. می‌گوید اصلاً در باطن هم هر دو صحیح است. این شکل از پلورالیسم خیلی رسوا است که عقاید متناقض، همه، حقیقت باشند، همه معتبر باشند، حتی صرف‌نظر از اختلاف فهمهای ما.

البته همین معنا، یک شکل تعدیل شده‌ای هم دارد که شاید بتوان آن را نوع چهارمی از پلورالیسم دانست و آن اینکه: حقیقت، مجموعه‌ای از اجزا و عناصری است که هر یک از این عناصر، در یک دین از ادیان یافت می‌شوند. و در این صورت، حقیقت، مطلب واحدی نسبت به یک موضوع واحد نیست و ما هم هیچ دین جامعی نداریم بلکه مجموعه‌ای از ادیان، دارای حقیقتند که هر یک سهمی از حقیقت دارند. در اسلام، تنها بخشی از حقیقت یافت می‌شود و در مسیحیت، بخش دیگری و در یهودیت و در بت‌پرستی نیز، بخش دیگری. و خلاصه هیچ دین که جامع همه حقایق و خالص از همه باطل‌ها باشد، وجود ندارد.

همچنین شاید هیچ دینی نداشته باشیم که هیچ سهمی از حقیقت نداشته باشد. این پلورالیسم، به آن معنی است که هر بخشی از حقیقت در یک دین یافت می‌شود. نه مسلمان و نه هیچ کس دیگری نمی‌تواند بگوید که دین من به تمام حقیقت رسیده است. این نظریه، شکل تعدیل شده‌ای از نظریه سوم است.

خوب! در نظریه سوم نسبت به یک قضیه (با موضوع و محمول واحد) مثلاً «خدا یکی است» یا «خدا چندتا است»، می‌گویند که هر دو صحیح است. هم این که «خدا یکی است»، حقیقت است و هم آن که «خدا یکی نیست»، حقیقت است!! آیا واقعاً ممکن است کسانی چنین اعتقادی داشته باشند؟ بله شکاکین.

شکاکیت، ناشی از نوع معرفت‌شناسی این افراد بود که می‌گفتند اصلاً تناقض هم محال نیست. عرض کردم این نظریه رسواست به دلیل این که فهم عمومی همه انسانهای عاقل و سالم، این گونه سخنها را نمی‌تواند بپذیرد. این پلورالیسم، مستلزم تناقض است. ولی به هر حال، افراد شاذ و نادری در طول تاریخ بشر پیدا شده‌اند که در این فضا سخن گفته‌اند. مثلاً کسی پیدا شد و گفت اصلاً وجودی در کار نیست (گورگیاس) و اگر باشد، قابل شناختن نیست و به فرض که قابل شناختن باشد، قابل شناساندن به دیگران نیست. این حرفهایی است که یک نفر (که



به نام فیلسوف هم نامیده شده) گفته است و در کتب فلسفی هم مطرح شده است. خوب چنین کسی وقتی می‌گوید که واقعیتی نیست و اصلاً قابل شناخت هم نیست، براهتی خواهد گفت که تناقض هم ممکن است.

مادر مورد معنای اول پلورالیسم گفتیم که هیچ مشکلی نداریم. در اسلام، از جمله همزیستی مسالمت‌آمیز با ادیان الهی (نه مشرک) پذیرفته شده است. حتی ممکن است تحت شرایطی، جامعه اسلامی با یک «جامعه مشرک» هم قرارداد همزیستی امضاء کند و مادامی که طرف، تخلف نکرده باشد، به آن عمل کند و این مسئله در احکام روابط بین‌الملل اسلام مذکور است. کما این که در صدر اسلام، میان مشرکان و مسلمانان چنین قراردادی وجود داشت. لیکن آنها به این قرارداد خیانت کردند.

اسلام می‌گوید: مادامی که آنها پایبندند، شما قرارداتان را به هم نزنید. پس همزیستی با ادیان الهی و حتی با مشرکین در فقه اسلام وجود دارد. در داخل حکومت اسلامی هم فی‌الجمله، پلورالیسم بین ادیان الهی پذیرفته شده است. مامسلمانها با فرقه‌ها و مسلکهای مختلف در یک مذهب و نیز با فتاوای مختلف در یک مسلک آشنا مییم و برایمان تازگی هم ندارد. این معنای اول پلورالیسم است که مورد تأیید است.

اما معنای دوم پلورالیسم که چند نظریه در

عرض هم، معتبر باشند، این معنا هم در یک شکل ساده‌اش (ولو برخی تمایلی به شنیدنش نداشته باشند) قابل قبول است. چون ما در دین خود، قطعیت و ضروریاتی داریم که اگر کسی آنها را انکار کند، از دین خارج است و هر کسی که آنها را بپذیرد، او را در جرگه دینداران به حساب می‌آوریم. اما گذشته از این محکومات و ضروریات، مسائل جزئی اختلافی هم داریم. مثلاً در مذهب شیعه، نظریات فقهی مختلفی در چارچوب مشخص وجود دارند. کسی که از این چارچوب خارج بشود، از مذهب شیعه خارج شده است. یعنی از دیدگاه نظری، دیگر او را شیعه نمی‌دانیم. کما این که اگر کسی اصلی از اصول اسلام را انکار کند او را مسلمان نمی‌دانیم. اما در چارچوب محکومات مذهب، یک سلسله مسائلی هم داریم که نظری است، یعنی با این که مثلاً همه شیعه دوازده امامی‌اند اما در عین حال، فتوای یکی با دیگری فرق می‌کند. مثل دو فقیهی که در چارچوب دین، در مسئله‌ای فقهی اختلاف نظر دارند. فقیهی به نظری رسیده و می‌گوید که این نظر صحیح است و نظرهای دیگر باطلند. نظر او هم از حد ظن تجاوز نمی‌کند. مثل بسیاری از مسائل فقهی که اصلاً ظن است و به همین علت یک فقیه در زمانهای مختلف، ممکن است فتوایش تغییر کند. امروز یک فتوا می‌دهد، سال بعد به دلیل جدیدی برمی‌خورد و فتوایش را تغییر می‌دهد یا با مرگ



مرجعی، مرجع دیگری می‌آید و فتاوی او با قبلی تفاوت دارند. ما می‌گوییم که هر دو معذورند، در مورد هیچ کدام ادعا نمی‌کنیم که حقیقت، فقط پیش اوست و نزد دیگری نیست. مثلاً ظن من این است که نماز جمعه، واجب تخییری است و ظن دیگری، این است که واجب عینی است. البته اصطلاح «تصویب» را من نمی‌خواهم به کار ببرم. چون اصطلاح خاصی است و معانی مختلفی دارد... ولی به هر حال، این را همه می‌پذیریم که دو فقیه نسبت به یک مسئله، فتاوی مختلف دارند و هیچ کدام ادعا نمی‌کنند که فتاوی من، حتماً عین واقعیت است. ممکن است که فتاوی آن طرف درست باشد. اما چون فتاوی من بر این است، من باید طبق این عمل کنم. اصلاً در یک حوزه محدودی از احکام ظنی چنین است و البته برای بعضی مسائل اعتقادی هم مطرح می‌شود و منحصر به مسائل فقهی نیست. مثلاً در اعتقادات جزئی، فرض کنید این که سؤالات شب اول قبر، از کدام بدن است؟ از بدن جسمانی یا از بدن مثالی یا از روح؟ اعتقادات، نظری‌اند و اختلافاتی هم کم‌وبیش وجود دارد. هیچ‌کدام هم ادعا ندارد که من صددرصد به واقعیت رسیدم و همه نظرهای دیگر باطلند. اگر کسی این را هم یک نوع پلورالیسم بنامد، ما با این هم بشرطی که از حدود مسلمات دین و مذهب تجاوز نکند، مشکلی نداریم و اشکالی ندارد. یعنی در محدوده خاصی از مسائل

نظری، اختلاف نظرهایی وجود داشته باشد اما معنایش این نیست که همگی، درست‌اند.

پلورالیسم به معنای دوم هم این بود که اختلاف در معرفت‌های دینی، اصلاً و مطلقاً قابل دآوری نیست. این حتماً باطل است یعنی معنا ندارد که حقیقتی دور از دسترس بشر باشد، به قسمی که حتی نتوان گفت که توحید، حق است یا شرک؟ تردیدی وجود ندارد که این نوع از پلورالیسم، باطل است. این از قطعیات اسلام و بدیهیات قرآن است. ما پلورالیسم را فقط در مسائل ظنی که راهی به قطعیات نداریم و دلایل ما در آن بستر فقط ظنی‌اند، می‌پذیریم نه مطلقاً.

اما پلورالیسم بمعنای شکاکیت، اصلاً تحلیل دیگری می‌طلبد که ریشه اش چه بوده است؟ اعلل تاریخی اش چه بود؟ چرا پیدا شده و نهایت به کجا می‌انجامد؟ این بحث مفصل و جداگانه‌ای می‌طلبد و ریشه آن برمی‌گردد به مشکلات و اختلافاتی که کلیسا با نظریات تجربی از زمان گالیله و کپرنیک داشت و در همین زمان هم بود که تعارض بین دین مسیحیت و علم مطرح شد اما اینها بهیچوجه در اسلام، جایی ندارند. اصلاً ما نیازی به طرح این مسائل نداریم. در واقع، پلورالیسم به این معنا، مفهوم وارداتی است. کسانی در اروپا و در مغرب زمین برای حل تعارضات بین "علم" و کلیسا نیاز به طرح این مسائل داشتند و کارشان به این جاها انجامیده که مثلاً هیچ معرفت



یقینی نسبت به مطالب دینی نداریم و هیچ ترجیحی بین این معرفتها نیست و چون ناگزیر بودند که این مشکل اجتماعی‌شان را حل بکنند، کارشان بدین جا رسید. امام‌مسلمانان، کجا چنین مشکلی داشته اند تا آنها را به این جا بکشاند؟ پس ما انگیزه‌ای برای طرح پلورالیسم به این معنا نداشتیم. زیرا تعارضی آنچنانی در بین ما مطرح نبود.

پلورالیسم به معنای سوم مطلقاً باطل است و هیچ قابل قبول نیست. ما در هر قضیه‌ای به حکم عقل، می‌گوییم که یا وجه ایجابی آن درست است، یا وجه سلبی‌اش. ولی این که هم ایجابش درست باشد و هم سلبش، این معقول نیست و تناقض، بدیهی البطلان است. اسلام، حاصل همه ادیان است و ادیان دیگر، مقدمه و زمینه‌ساز اسلام بودند. ما اسلام را کامل و جامع می‌دانیم. نصوص قرآنی ما این را می‌گوید. برداشته‌های علمای شیعه و سنی و همه فرق اسلامی در طول تاریخ، همین بوده است. دعوت از اهل کتاب می‌شده که بیایید مسلمان بشوید. بیایید از پیامبر اسلام، پیروی کنید. توبیخ شده‌اند که چرا نمی‌پذیرید؟ شما که می‌دانید پیامبر اسلام حق است، چرا زیربار نمی‌روید؟ این گونه آیات صریح در قرآن هست. پس پلورالیسم به معنای سوم و چهارم قابل قبول نیست و از نظر ما اسلام، دینی واجد همه حقایق دینی است. ممکن است سایر ادیان، بخشی از حقیقت را در خود داشته باشند؛ در یهودیت حقیقتی وجود دارد، در

مسیحیت هم همین‌طور، اما فقط در آن جایی که تعارض با اسلام ندارند. بعبارت دیگر، آن حقائق، در اسلام هم هست ولی "جامعیت" با اسلام است. سایر ادیان، البته هر کدام بخشی از حقیقت را دارند و گرنه، مقام و بقا پیدا نمی‌کردند. اصلاً بقای هر دینی و هر گرایش برای این است که بخشی و جزئی از حقیقت، درون آن وجود دارد و گرنه باطل محض که هیچ وقت بقا پیدا نمی‌کند. به این معنا، آری در سایر ادیان هم بخشی از حقیقت هست، اما نه این که هر دینی فقط بخشی از حقیقت است. دین اسلام، جامع همه حقایق دینی است و اگر کسی اسلام را پذیرفت، پیش خدا مقبول است و اگر نپذیرفت و حقیقت را انکار کرد، مقبول نخواهد بود.

البته در بررسی موضوع از دیدگاه برون دینی، ابتدا باید پرسید که ملاک برای تشخیص حقیقت چیست؟ و ملاک برتری را چه می‌دانیم؟ تا ببینیم که دین در کجای آن قرار دارد؟ این مسئله خواه یا ناخواه به معرفت‌شناسی بر می‌گردد که مثلاً ملاک حق یا باطل بودن چیست؟ سپس بررسی کنیم که در اسلام یافت می‌شود یا نه؟

اجمالاً بدانیم که در محدوده خیلی کوچکی، ما با ظنات روبرویم. اما آن قدرها در اسلام، یقینات داریم که اگر کسی بخواهد، بتواند به آنها برسد و کمبودی نخواهد داشت. مگر این که نخواهند بدانها پردازند ولی اگر بخواهند اسلام را بشناسند،



مسائل قطعی، کم نیستند، ما هزاران مسائل قطعی حتی در قلمرو جزئی داریم. فرض کنید مثلاً تعداد مسائلی که فقهای ما در مورد نماز صبح ذکر کرده‌اند حدود دوهزار مسئله است، ولی تنها در مورد ۵۰ عدد از آنها اختلاف وجود دارد، بقیه مورد اتفاق‌اند. ما اگر این نسبت را بسنجیم، می‌بینیم در مورد احکام فقهی، درصد کمی، مورد اختلاف است. این گونه نیست که نتوانیم به یقینیات برسیم. بنابراین اگر بخواهیم منصفانه صحبت بکنیم، تکثر و اختلاف نظر را در بخشی از مطالب دینی که دلیل یقینی ندارند، می‌توانیم بپذیریم. اما این که هر جا که دلیل شرعی هست، قابلیت تفاسیر متضاد و فهم‌های مختلف دارد، این گونه نیست. ما دلایل بسیاری داریم که هم از نظر سند، قطعی‌اند و جای خدشه‌ای ندارند و هم از نظر دلالت، روشن‌اند. و هیچ انسان عاقل و منصفی نمی‌تواند در مورد آنها شک کند و عملاً هم در بین مسلمانان، در این گونه موارد اختلافی وجود ندارد.

پس معتقد بودن به صراط‌های مستقیم به معنای سوم و چهارم، به هیچ وجه قابل قبول نیستند. مفسران، هم ذکر کرده‌اند که «صراط»، شاهراه اصلی واحدی است که با قطعیات ثابت می‌شود و در مواردی هم راه‌هایی جزئی متعددی وجود دارند که ضرری به اصل دین و اصل شریعت نمی‌زنند و بعنوان «سُبُل»، طرح شده که همه در همان صراط مستقیم واحد قرار می‌گیرد. آن جا ممکن است اختلاف نظرهایی پیش بیاید، اما پذیرش این راه‌های فرعی، معنایش این نیست که صراط‌های متناقض و متعددی وجود دارند.

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُا وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ
صراط را «واحد» در نظر گرفته و «سُبُل» را
متعدد ذکر کرده است. البته در چهار چوب «صراط
مستقیم»، سُبُل متعددی هست که فی‌الجمله قابل
قبولند. «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا».

بنابراین سُبُل، مربوط به مسائل فرعی است اما
صراط مستقیم، یکی است و تحمّل تناقض و تکثر را ندارد.

